

قوانین حمورابی

ترجمه احمد ولائی کارمند اداره
راهنمای نامه نگاری

تاریخ نویسان و مؤلفان درباره کشور باستانی بابل و تمدن و آداب و رسوم ملت آن و جهانگیری و کشورگشائی فاتحان و پادشاهان بزرگی که از میانشان برخاسته اند تاریخها نگاشته و کتابها تألیف کرده اند که ما را از تفصیل و توصیف آنها بینياز میکنند .

از وقتی که تاریخ نویسی در نتیجه تحقیقات و کاوشهای دانشمندان جنبه تحقیقی بخود گرفته و بسیاری از نکات تاریخ ملل باستانی عالم مکشوف شده است از بابل هم آثاری بدست آورده اند که اهمیتی بسزا داشته و آن کشور را بهتر و بیش از پیش بجهانیان شناسانده است .

از آن جمله قوانین حمورابی پادشاه و قانون نویس بزرگ بابل است که در ۲۸۲ ماده نوشته شده و آنرا در خرابه های شوش خوزستان یافتند . این قوانین بزرگترین معرف درجه تمدن آنان و با آنکه چهار هزار سال از دوره آن میگذرد طوری نوشته شده که با مرور زمان و گذشتن ایام تازگی خود را ازدست نداده است و هنوز با بسیاری از قوانین کشورهای متمدن لاف برابری میزند . بنای قوانین حمورابی بر عدالت و درستی و نوع پرستی و احترام بزرگان و بطور خلاصه بر درستکای و نیک رفتاری نهاده شده است و از عادات و رسوم ناهنجار سایر ملل قدیم مانند پاره پاره کردن بدھکار و غیره کمتر در آن یافت میشود .

دانشمندان در اثر تحقیق و تتبع و مطابقت آن با سایر ادیان و قوانین در یافته‌اند که قانون حمورابی مأخذ و منبع بسیاری از قوانین و مذاهب جهان واقع شده و اگرچه همه آن‌ها هم حمورابی بطنهائی وضع نکرده و از قوانین پیش از خود و رسوم معمول زمان استفاده نموده است و اضعین ادیان دیگر قوانین او را گرفته و بآنندک تغییری بنام خود تدوین کرده‌اند.

برای اینکه خوانندگان گرام بیشتر از قوانین و در نتیجه از آداب و رسوم این کشور باستانی آگاه شوند نگارنده شرحی را که در شماره ۵ سال سیزدهم مجله الهلال راجع بقوانین حمورابی و مقایسه آن با کتاب مقدس یهود نوشته شده ترجمه و در دسترس همگان گذاشته است :

قوانین حمورابی

۱ - تمدن بابل در زمان حمورابی

طبقات مردم - سه طبقه متمایز تقسیم میشدند : نخست طبقه آزادان، دوم بردگان و سوم طبقه میان آن دو که « ماشنکک » نام داشته و مستشرق معروف « شایل » از آن به « مسکن » تعبیر نموده است که شاید همان مسکین یعنی بیچاره و فقیر باشد و ما بمناسبت شباهتی که میان آنان و موالی اعراب در صدر اسلام یافتیم این طبقه را « موالی » نام نهادیم . شاید نخست چنین بنظر رسد که مقصودشان از « ماشنکک » همان عامه یعنی طبقه متوسط است ولی باینکه میدانیم که برای طبقه اخیر هم نامی جداگانه (ماراومیه یعنی پیشه‌ور) داشتند دیگر این قیاس درست نیست .

موالی - در جامعه بابلی از بردگان برتر و بالاتر و از آزادان پست‌تر شمرده میشدند و می‌توان آن‌ها را به (در یونانیان قدیم مانند کرد زیرا مانند آنها حق دارا شدن برده و زمین و غیره داشتند و حتی گاهی هم ممکن بود با بقیه در صفحه ۶۵

دختران آزادان زناشوئی و با خاندانهای اشراف خویشاوندی کنند ولی در برخی از موارد مانند قانون محاکمات و غیره مشمول قوانینی سخت تر و پست تر از آزادان بودند مثلا اگر کسی یکی از آزادان را آسیبی می رسانید که بمرک او میکشید بایستی نیم من نقره بوارثان او بدهد و حال آنکه اگر بایکی از موالیان این معامله را میکرد فقط يك سوم من نقره بدهکار میشد و نیز پزشکی که آزادی را معالجه میکرد دو برابر آنچه را که میتوانست از یکی از موالی بگیرد از او حق درمان میگرفت و بهمین نسبت برده کمتر از موالی میداد و همچنین اگر یکی از استخوانهای آزادی را کسی می شکست یا او قصاص و معامله بمنزل میکردند ولی برای موالی بدادن يك من نقره و برای برده بانیم من میتوانست زیرا قصاص نرود و ازین قبیل تفاوتها میان موالی و طبقات دیگر بسیار بود .

این سازمان و دسته بندی مردم در بابل شباهت بسیاری بیهودان آن زمان دارد زیرا آنان هم سه طبقه داشتند . آزادان . بردگان و طبقه متوسط و طبقه اخیرا بعبری « جر » یا (غر) (بیکانه) میگفتند و بسیاری از زاهدان و برهیزکاران این واژه را به الله یا ملک افزوده و خود را بدان مینامیدند مانند (غر ملک) و (غر عشروت) و این لقبها درست مثل (عبدالملك) و (عبدالله) و غیره است که امروزه در میان مامعمول میباشد . ولی (ماشنک) در بابلیها مقامش از (غر) در یهودان بالاتر بود .

زن و زناشوئی - در مللی که از طبقات مختلف و متمایز تشکیل میشوند معمولا بایستی هر فرد با افراد هم طبقه خود زناشوئی کند و کمتر اتفاق میافتد که در ملل آن زمان که بدین ترتیب میزیستند کسی بایک طبقه بالاتر یا پائین تر از خود مواصلت نماید مگر ازدواج اشراف با کنیزان که آن هم از راه مالکیت بود . بر خلاف در قانون حمورابی بردگان

میتوانستند باقید شرطهائی دختران آزادان و حتی اشراف را بزنی بگیرند .
 بابلیان مانند همه کشورهای متمدن و بزرگ امروز رسمیت
 ازدواج را بنوشتن قباله و سند و تشریفات خاص میدانستند .

مراعات جانب زن و شوهر از طرفین لازم بود . زنا کننده را
 میکشتند یا غرق میکردند و اگر زنی شوهرش غایب و مفقود الاثر میشد و
 برای مخارج روزانه محتاج بود میتوانست شوهر دیگری برگزیند و چون
 شوهر نخستین بر میگشت دوباره بخانه او میرفت و اگر بچه‌ای از شوهر
 دوم داشت درموقع رفتن باو رد میکرد اما شوهر اگر بعنوان فرار از جنک و
 امثال آن خود را موقتاً گم کرده بوده و زنش شوهر میکرد پس از برگشتن
 دیگر حق رجوع بزنی رانداشت و این شهامت و عزت آنها را میرساند که تاچه
 پایه بوده است :

یکی از شرطهائی زواج این بود که مرد مانند مهري که امروز
 در شرق مرسوم است مالی بدختر میداد که آنرا (حق یا قیمت عروس)
 میگفتند و زن هم از خانه پدر مالی میآورد که (دوطه) نامیده می شد
 و گوئی آداب بابلیها در زواج آمیخته از آداب شرقیان و غربیان بود ، مهر
 و حق عروس از حقوق ثابتة هر پسر و دختر از پدر بود چنانکه اگر پسری زن
 نمیگرفت یا دختری شوهر نمیگرفت باز هم این پول را از پدر خود میگرفتند و اگر هم
 نمیگرفتند پس از مردن او جداگانه و علاوه بر ارث از اموالش بر میداشتند .

طلاق با مرد بود و وقتی میخواست زن خود را طلاق دهد اگر از
 او بچه داشت مهرش را میداد و باو میگفت (ترا طلاق دادم) و زن
 هم مطلقه میشد و زن بایستی بچه را تربیت کند و از پدرش یعنی شوهری
 که از او طلاق گرفته مزد بگیرد و چون بچه بالغ میشد همان حقی را که
 پدر و مادر او از پدران خود داشتند او هم از پدر خود دارا میشد . ولی
 اگر بچه نداشت حق عروس و مهر در دورا بایستی مرد بزنی بدهد . اما زن هم

اگر از مرد ناراضی میشد میتوانست طلاق بگیرد باین ترتیب که میگفت «من زن نویستم» و نزد کاهن یا قاضی میرفتند اگر راستی مرد تقصیر کار بود زن مهرش را میگرفت و بخانه پدر میرفت ولی اگر دعوی زن بیهوده و بی سبب بود در آب غرقش میکردند. باید دانست که مرد هم در طلاق آزادی کامل نداشت مثلا اگر زن مریض بود نمیتوانست طلاقش بدهد بلکه میتوانست زن دیگری بگیرد و از او هم نگهداری کند و اگر زن نمی پذیرفت که باینحال بخانه شوهر بماند مهرش را میگرفت و بخانه پدر میرفت.

بایلیها نکاح را پیمانی مستحکم میدانستند که چون میان زن و مرد واقع میشد آنها را در بسیاری از حقوق شریک یکدیگر مینمود چنانکه هر یک از زن یا شوهر بدهکار بود دیگری هم مدیون شمرده میشد و اگر یکی قرض خود را نمیپرداخت یا نمیتوانست بپردازد و امخواه میتوانست بدیگری رجوع و حق خود را دریافت کند اگر چه وام مربوطه پیش از ازدواج باشد مگر آنکه در عقد شرط کنند که مسئول تعهدات پیش از عقد یکدیگر نیستند ولی نمیتوانستند چنین شرطی را برای پس از عقد بکنند.

شوهر نمیتوانست زن دیگری بگیرد مگر اینکه زنش نزا باشد بنا براین گرفتن دوزن فقط برای نسل ممکن بود و همین جهت است که زن گاهی خود برای شوهرش کنیزی میآورد تا شوهرش بی اولاد نمانده «دراین صورت دیگر شوهر نمیتوانست باین بهانه زن دیگری بگیرد» کنیز اگر چه هم اولاد میآورد دارای حقوق و تمایزات مخصوص بزن نبود و اگر درخواست حقوق زن را میکرد زن میتوانست او را بند و زنجیر کرده نزد کنیزان بفرستد.

زن گذشته از کارهای خانه در بیشتر کارها مانند بازرگانی کشاورزی و غیره با مرد شریک بود و میتوانست جزو کاهنان شده و مقام روحانیت را دارا شود.

کهنات زنان دارای چهار درجه بود:

۱ - كهانت بزرگ و لازم نبود كه كهان بزرگ تارك دنيا باشد بلكه همان حقی كه دختران دیگر از بابت مهر بگردن پدر داشتند اونیز دارا بود . كهان بزرگ را « نینان » بانوی پاك و مقدس « میگفتند و البته بایستی سزاوار این نام یعنی پاكدامن و مقدس باشد و ازین روحكومت هم از حقوق او طرفداری مینمود .

۲ - كهانت دوشیزگی كه « كالاتی » نامیده میشد و اینان حق مهر گرفتن از پدر نداشتند .

۳ - كهانت مقدس در این درجه كهانی بایستی تارك دنيا باشد و ارثی هم كه از پدر میبرد يك سوم ارث معمولی بود .

۴ - نذر « مردواخ یا مردوك » (۱) این دسته مانند همان كهانان مقدسند با این تفاوت كه از پدر مانند فرزندان دیگر ارث میبرند .

پسر خواندگی - پسر خواندگی در آن زمان در بابل معمول بود یعنی اگر کسی اولادش نمیشد و میل یا احتیاج بداشتن فرزندی داشت میتواند از کسی بچه اش را باین عنوان بگیرد و او را تربیت كند و برای این كار مراسمی نيكو بود مانند اینکه چون کسی بچه ای را بفرزندی می گرفت میبایست باریزایت پدر و مادر او باشد و آنها را احترام كند و اگر آزاری بآنان میرساند میتواندستند بچه خود را پس بگیرند ، دیگر اینکه بچه را بایستی بنام پدر نو بنامند و پس از تربیت و نام گذاری دیگر پدر و مادر نمیتوانستند درخواست بچه خود را بكنند ، پدر جدید هریشه و هنری كه خود داشت بایستی بكدوك بیاموزد تا كودك متعلق باو گردد .

پس از آنكه پسر خوانده را بنام خود مینامید اگر خود هم دارای فرزندی میشد نمیتوانست او را از خانه بیرون كند مگر اینکه گذشته از املاك باندازه ثلث سهم يك فرزند حقیقی از اموال خود باو بدهد .

(۱) مردوك نام خدای آنها بود ،

گاهی ممکن بود مردی فرزند حقیقی خود را از فرزندی خارج کند و برای این کار بایستی نزد قاضی برود و بگوید « من او را از فرزندی بیرون کردم » و دلیل موجهی هم باید داشته باشد مانند فقر و غیره که در آن صورت از عهده نگهداری فرزند خود برنیاید آنگاه قاضی اگر دلایلش را کافی و بذیرفتنی نماند قبول نمیکرد و او را بنگاهداری فرزند مجبور مینمود و اگر دلایل محکم و صحیح می شنید بازهم ازدادن حکم خودداری میکرد تا شاید بشیماش نماید و چون مرد اصرار و پایداری میورزید حاکم اجازه میداد .

فرزندانی که از کنیز دنیا میآمدند اولاد شرعی شناخته نمی شدند مگر اینکه مرد آنها را بفرزندی بشناسد در اینصورت مانند فرزندان دیگر ارث میبردند ولی اگر بفرزند بودن آنها اقرار نمی کرد فرزندان از ارث بردن محروم ولی آزاد میشدند .

ارث - در قانون حمورابی پسر و دختر در ارث بردن برابر هستند اما پدر می تواند بنابر مصالحی برخی از فرزندان خود را از ارث بردن محروم کند ولی در موضوع « مهر » و « حق عروس » حمورابی را با سایر ادیان اختلاف بسیار است :

چون کودک دنیا آمد نخستین کاری که پدر میکند معین کردن « حق عروس » برای پسر و « دوطه » « مهر » برای دختر است و اگر در هنگام زناشوئی آنها پدر زنده باشد حقشان را بایشان میدهد اگر پدر در زنده بودن حق عروس یا مهر فرزند را نداده باشد پس از مرگش آن فرزند علاوه بر ارث خود آنها را از تر که پدر بر میدارد .

مهر که دختر از خانه پدر می آورد متعلق بخود اوست بنابراین چون زن بمیرد مهر با اولاد و اگر دارای فرزند نباشد بپدرش میرسد و شوهر را در آن دخالتی نیست .

هبه و چیزهایی که بکسی بخشیده میشد مانند امروز متعلق

بخود او بود مثلاً اگر پدر یکی از فرزندانش چیزی می بخشید پس از مرگ پدر آنرا از ترکه او جدا وارث را وارث بخش میکردند .

بازرگانی - برای بازرگانی و معاملات تشریفات از قبیل بستن عقد و نوشتن سند و غیره داشتند و برای رهن و ودیعه مراسمی بود که در ملت های متمدن امروزه هم از آنها پیروی میشود :

اگر مدین نمیتوانست و ام خود را پردازد و امخواه میتواندست زن و بچه او را بکار و ادارد و باندازه طلب خود از مزد کار آنها بردارد و اگر مقدار وام زیاد بود میتواند تا سه سال از کار زن و بچه مدین استفاده و سپس رهاشان کنند .

قوانین دیگری هم که در معاملات و کشاورزی و غیره داشتند از حیث ترتیب و حسن جریان دست کمی از قوانین کشورهای متمدن امروزه نداشته است :

دولت در بهای اجناس و مزد مزدوران و بیشه و ران و حتی حق بزشکان و دام بزشکان بادر میانی میکرد مثلاً بز شک ، بناء و نجار هر یک مزدی معین میتوانند بگیرند و اگر در کار آنان آسیب و ضرری متوجه صاحب کار میشد بایستی از عهده آن بر آیند ، اگر در موقع جراحی یکی از اعضاء بدن بیمار ناقص میشد دست بز شک را میبردند ، اگر خانه خراب میشد و صاحبخانه فی المثل در زیر آوار میمرد بناء را میکشند ولی اگر از آن خرابی زیان جانی در میان نبود بناء بایستی بایول و مایه خود خانه را درست کنند ، اگر کشتی خراب میشد کشتی ساز ملزم بود که تعمیرش نماید . در کارهای دیگر هم همین نسبت دقت و مراعات درستکاری و صحت عمان را مینمودند .

بطور خلاصه میتوان گفت باینکه چهار هزار سال از دوره آن میگذرد هنوز برخی از قوانین همورایی کهنه نشده و با قوانین کشورهای متمدنه امروزه لاف همسری و برابری می زند .